فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc448008316)

[مقدمه سوم: 2](#_Toc448008317)

[معنای لغوی در روایات 3](#_Toc448008318)

[دیدگاه اول 4](#_Toc448008319)

[دیدگاه دوم 4](#_Toc448008320)

[جمع‌بندی معنای اجتهاد در لغت 6](#_Toc448008321)

[بررسی معنای اصطلاحی اجتهاد 7](#_Toc448008322)

[اصطلاح اول 7](#_Toc448008323)

[جمع‌بندی اصطلاح اول 8](#_Toc448008324)

بسم الله الرحمن الرحيم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید / مسئله تقلید - مقدمات

# **اشاره**

گرچه در مباحث اجتهاد و تقلید محور نگاه فقهی و کتاب عروه است، اما برخی از مباحثی که یک مقدار جنبه نظری‌تر دارد و در اصول هم مطرح شده است، به تناسب در این مباحث عرض خواهد شد.

در جلسات گذشته مقدّماتی مطرح شد:

مقدمه اول اشاره‌ای بود به جایگاه بحث در فقه و اصول.

در مقدمه دوم جایگاهی که می‌توانست این بحث از جهات و حیثیات مختلفه در علوم و دانش‌های گوناگون پیدا کند و مورد توجه قرار گیرد، پرداخته شد، که به مجموعه‌ای از علوم اسلامی و علوم انسانی و اجتماعی اشاره شد، همچنین اینکه اجتهاد و تقلید از جهات و حیثیات مختلفه می‌تواند در این علوم و دانش‌ها بررسی بشود.

از جمله و آخرین ارتباطی که می‌توان در اینجا ذکر کرد، ارتباط برخی از مباحث اجتهاد و تقلید با مسائل تعلیم و تربیت یا با فقه التربیه می‌باشد. دلیل این ارتباط، بحث فراگیری علوم و دانش‌ها است که یا در شکل اجتهادی و یا در شکل تقلیدی است و تبعاً این بحث تعلیم و تعلمی که در این مباحث اجتهاد و تقلید مطرح است به شکلی، پیوند جدی با مباحث تعلیم و تربیت به طور عام دارد و تبعاً در فقه التربیه هم مباحثی از آن جایگاه دارد.

در مبحث دوم حدود دوازده ارتباط از شاخه‌های علوم اسلامی و انسانی را مورد بررسی قرار دادیم

### **مقدمه سوم:**

مقدمه سوم اشاره‌ای است به بحث اجتهاد در لغت و اصطلاح و مفاهیمی که برای اجتهاد قابل تصور است.

در اینجا بحث‌های زیادی شده است که در بحث ما این تفصیل در لغت مورد نیاز نمی‌باشد.

ذکر این نکته در اینجا حائز اهمیت است که واژه اجتهاد، به این معنایی که امروز در اجتهاد و تقلید و در اصطلاحات شایع ما به کار می‌رود، شاید بتوان گفت در روایات اینگونه به کار نرفته یا اگر رفته باشد، خیلی نادر و اندک است و علی الظاهر به این معنایی که خواهیم گفت به کار نرفته است.

#### معنای لغوی در روایات

در روایات بیشتر یا به معنای مطلق عمل و تلاش برای کسب تقوی و فعالیت می‌باشد و یا به معنای اجتهاد (به معنای خاصی است که محل بحث است) بین شیعه و سنی است که به جایگاه آن خواهیم پرداخت.

اما آن معنایی که در حال حاضر رایج است در روایات به کار نرفته است و لذا اگر بحثی از این واژه می‌شود، واژه‌ای نیست که به معنایی که مقصود ماست، واژه شرعی باشد و یا در عبائر و عبارات شرعیه به کار رفته باشد.

نکته بعد پیرامون لغت اجتهاد این است که اجتهاد از ماده جَهد است یا جُهد، و دو معنا برای ثلاثی مجرد آن ذکر شده است.

الف) به معنای مشقت و سختی و دشواری و تحمل مشقت می‌باشد.

ب) معنای دیگر آن بذل الطاقه و الوسع است.

این دو تعریفی است که در کتب لغت وارد شده است.

برخی از بزرگان فرموده‌‌اند که در بعضی کتب لغت جَهد به معنای مشقت است و جُهد به معنای بذل الطاقه و الوسع می‌باشد. همچنین برخی گفته‌اند، جهد به هر دو معنا بکار می‌رود.

آنچه در لغت برای ما حائز اهمیت است، اشاره‌ی به این دو معنا برای ثلاثی مجرد آن است. یکبار به معنای مشقت و سختی و دشواری و تحمل مشقت است و یکبار به معنای بذل الطاقه و الوسع. جهده به معنای اینکه سختی را تحمل کرد یا جهد به معنای اینکه یک نیرویی را صرف کرد. تبعاً صرف نیرو برای انجام کاری است.

همچنین در مقاییس و صحاح گاهی گفته شده مصدر یکی جَهد و دیگری جُهد است، گاهی نیز هر دو را در معنای جَهد قرار داده‌اند. البته اینکه اصل کدام است اختلاف نظری است.

##### دیدگاه اول

برخی معتقدند که اصل همان بذل الطاقه و الوسع است -که در بعضی کتب لغوی یا فقهی ما آمده است و علی ظاهر در کتاب التحقیق اینچنین وارد شده است-. همچنین در تحقیق فی کلمات القرآنِ بعضی از بزرگان نیز اینگونه آمده است، به این معنا که انسان نیرو مصرف کند، منتهی به دلیل آنکه نیرو مصرف کردن غالباً با یک مشقتی همراه است، دشواری می‌طلبد و این دشواری و مشقت لازم، معنای اصلی است.

این لفظ در لازم هم به کار رفته است و نظیر آن دسته از الفاظی است که ابتدا برای یک معنا وضع شده و بعدها به مجاز و گاهی به صورت نقل و حقیقت در لازم آن به کار می‌رود که این بیان و معنای اول است.

پس نتیجتاً در مقایسه این دو، گفته شده است که اصل بذل الطاقه و الوسع است، ولی چون لازمه این یک تحمل مشقت و سختی و دشواری است، معنای دوم پیدا کرده است.

##### دیدگاه دوم

بیان دوم در نسبت این دو معنای لغوی، عکس مسئله اول می‌باشد که این به آنچه در کتب لغت آمده است نزدیک‌تر می‌باشد.

در مقاییس به اصالة المشقة تعبیر شده است (شاید در بعضی کتب دیگر هم باشد) که این عکس معنای اول می‌باشد، به این معنا که اصل جهد به معنای تحمل مشقت است (مواجهه با سختی) منتهی تحمل سختی و دشواری گاهی در برابر یک حادثه ناخواسته‌ای است که شخص عنصر فعال نیست. به این معنا که برای شخص پیش آمده و باید مشقتی را تحمل کند بدون اینکه او نقش فعالی داشته باشد که این مصداق اول آن است.

نوع دیگر این است که نه به خاطر اینکه شخص فعال است و کاری انجام می‌دهد، بلکه کار ویژه‌ای است که دارای سختی است.

پس مواجهه با مشقت:

گاهی به صورت انفعالی است.

گاهی به صورت فعال است، به خاطر اینکه کاری را انجام می‌دهد و سختی را تحمل می‌کند.

با توجه به این دو نوع می‌توان گفت که انتقال معنا از لازم به ملزوم به مناسبت نوع دوم می‌باشد که مشقّت لازمه کار ویژه می‌باشد و در واقع تحمل سختی و مشقت در کارهای فعال از ناحیه انسان همان همراه با بذل الطاقة و الوسع است که بایستی انرژی را هزینه کند و لذا از لازم به ملزوم منتقل شده‌اند.

البته باید توجه داشت که ملزوم مطلق نیست بلکه در حالاتی ملزوم می‌شود که این عکس اصل مسئله است و ممکن است طبق معنایی که اهل لغت گفته‌اند، این معنا اولی باشد، در هر صورت این مسئله برای ما اهمیّت چندانی ندارد.

آنچه مسلم است این است که جَهَد هم به معنای مشقت به کار می‌رود و کاربرد آن اعم است از اینکه مشقت بیاید بدون اینکه شخص فعال باشد یا اینکه مشقت است به خاطر اینکه خودِ شخص فعال شده باشد و بذل الطاقه و الوسع می‌کند.

و هم به معنای دوم که اخص است به کار رفته است، که به معنای بذل الطاقه و الوسع است. یعنی در یک کار ویژه، و نه هرکاری بلکه کاری که داری نوعی سختی باشد. معنای دوم شامل کارهای روتین عادی متعارف نمی‌شوند.

پس این دو معنا که در لغت آمده، معنای عام و خاص است که نمی‌توان داوری دقیقی بین آنها انجام داد لکن به احتمال قوی اصل آن مشقت بوده است که همان تفسیر دوم بوده و ما نیز قائل به همین تفسیر هستیم.

توضیح مطلب اینکه اصل همان سختی بوده که اعم از این است که اختیاری باشد، غیر اختیاری باشد، فعال باشد یا منفعل باشد و سپس در فعل بذل الطاقه که فعل ویژه‌ای است و مستلزم هزینه انرژی است به کار رفته است. پس همان‌طور که بارها گفته‌ایم ما قائل به مشترک لفظی و... نیستیم.

بنابراین از نظر لغت دو معنا وجود دارد که مشترک لفظی است و به احتمال قوی‌تر بنابه استظهاری که وجود دارد، اصل آن مشقت بوده است و بعداً در معنای دیگر که اخص است به کار رفته است.

آنچه در معنای لغوی باید توجه کرد این است که ثلاثی مجرد آن ماده این است که گفته شد و در اینجا به باب افتعال رفته و به شکل اجتهاد شده است.

افتعال دارای معانی متعددی است و به نظر می‌آید، اجتهادی که از ماده جهد است به معنای بذل الطاقه و الوسع باشد (یعنی فعالیت ویژه‌ای که انرژی می‌برد) اجتهاد به معنای مطاوعه که معنای عادی و اولیه باب افتعال است و اجتهاد اینجا همان معنای ثلاثی مجرد دارد که همیشه همراه با تأکید می‌باشد.

لکن هر گاه گفته شد بابی از ابواب ثلاثی مزید به معنای ثلاثی مجرد است، این همان مطلب، به‌اضافه تأکیدی که وجود دارد می‌باشد که از باب «زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی» می‌باشد.

اما اجتهاد در معنای دوم که اخص می‌باشد (بذل الطاعة و الوسع)، چندان معنای مطاوعه به ذهن متبادر نمی‌کند بلکه بیشتر همان ثلاثی مجرد همراه با تأکیدی بر آن می‌باشد و لذا اجتهد از جهد به معنای بذل الطاعه همان معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید است، پس اجتهاد یعنی بذل طاقه و وسع به صورت ویژه و خاص در یک کار مهم و معتنابه می‌باشد.

در معنای اول که عام بود، هم اگر جهد به معنای تحمل مشقت را به باب افتعال ببریم، برخی معتقد شده‌‌اند که در این حالت نیز مطاوعه است، چراکه جهد به معنای مشقت است و اجتهاد به معنای پذیرفتن مشقّت می‌باشد که این معنا نیز از نظر ما درست نیست زیرا نباید جهد را به معنای مصدر گرفت بلکه بایستی جَهَد را گرفت چرا که جَهَد یعنی مشقت پذیرفت و با مشقت مواجه شد و بعضی لغت اینگونه دارند که «جهد یعنی تحمل المشقة» و لذا در معنای اول این حد از مطاوعه و پذیرش در خود ثلاثی مجرد وجود دارد پس طبق معنای اول هم اجتهاد تأکیدی در همان ثلاثی مجرد می‌باشد.

برخی از دوستان بسیار بر این مطلب تأکید کرده‌‌اند که اگر اجتهاد در معنای اول باشد، باب افتعال آن مطاوعه است و اگر معنای دوم باشد، باب افتعال آن همان ثلاثی مجرد است که بنده این را درک نکرده و معتقد هستم که اینها با هم تفاوت چندانی ندارند یعنی اجتهاد چه این باشد چه آن باشد، مطاوعه نیست بلکه اجتهاد همان تأکدی در همان ثلاثی مجرد است.

#### جمع‌بندی معنای اجتهاد در لغت

پس اجتهاد از نظر لغت دارای دو معنا است:

الف) اجتهد به معنای عام، یعنی مواجه با مشقت شد. منتهی چون در باب افتعال است به طور خاص معنا می‌شود یعنی مشقت معتنابه، این به معنای عام است. حال تفاوتی نمی‌کند که این مواجهه با مشقت شدن، با کار خاصی باشد، یا حادثه‌ای رخ داده که او در مشقت افتاده است.

ب) معنای دوم اجتهاد نیز فعالیّت و مصرف کردن انرژی برای کاری می‌باشد که همان کار خاص می‌شود. و این معنای لغوی است که این معنای دوم در روایات نیز کاربرد دارد مثلاً «**أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَاد**»[[1]](#footnote-1) و در موارد متعدد آمده است که گفته شده «إجتهدوا» این اجتهاد به همان معنای فعالیّت مجدّانه می‌باشد. از لحاظ لغوی مطلب مهم دیگری وجود ندارد.

## بررسی معنای اصطلاحی اجتهاد

اما در اینجا وارد معنای اصطلاحی می‌شویم که در این بخش سه یا چهار اصطلاح وجود دارد:

### اصطلاح اول

اصطلاح اولی که می‌توان به این معنا به کار رود آن است که ما از همان معنای دوم در لغت که عمل خاص می‌باشد، ریشه و واژه را بگیریم.

اما در اینجا اجتهاد دو قسم است (عمل مجدانه یک عمل نیازمند به نیرو، و بذل طاقت) یک عمل جوارحی است (فعالیت‌های بیرونی که انسان‌ها انجام می‌دهند) یک عمل جوانحی است (عمل درونی) که این تقسیم اول است.

تقسیم بعد مربوط به عمل جوانحی می‌باشد که انواع و اقسامی دارد. یکی از اقسام عمل درونی و جوانحی، فعالیت فکری است که همان «حرکت الی المبادی و من مبادی الی المرادی» می‌باشد.

حرکت‌های درونی نیز دو قسم است که یک قسم آن امثال انگیزه‌ها، علایق، شوق، رغبت و امثال اینها که کیفیات نفسانیه می‌باشد.

نوع دیگر آن هم حرکت علمی است. حرکت علمی آن است که از مجهول به سمت مقدمات معلوم حرکت می‌کنند، سپس در آن مقدمات غور می‌کنند و از آنجا به مراد باز می‌گردند (و من مبادی الی المرادی) یعنی از مجهول و سؤالی که وجود دارد به سمت مبادی حرکت کرده، مبادی و مقدمات را به شکل قیاس و استقراء و اشکال منطقی چینش کرده و از آنجا به مراد باز می‌گردد که این تقسیم دوم است.

پس به‌طورکلی اعمال انسان گاهی بذل الطاقه و الوسع فی العمل الخارجی و الجوارحی است و گاهی فی العمل الجوانحی و درونی است که تقسیم اول بود.

عمل جوانحی و فعالیت‌های درونی نیز دو قسم می‌باشد که یک قسم آن غیر فکری است مثل شوق، رغبت و مواردی از این قبیل. و نوع دیگر آن عملیه فکریه، عملیه اکتشافی، که روش کلی آن در منطق بیان شده است. یعنی همان عمل درونی که در ذهن انجام می‌شود و ذهن از مجهول به سمت معلومات حرکت کرده و طرح سؤال می‌کند، بعد از طرح سؤال به سمت معمولات موجود رفته و سپس معلومات موجود را با ترتیبات خاصّه‌ای می‌چیند و سپس به حل مشکل و مسئله می‌رسد، که این همان حرکت فکری است.

پس به عنوان اولین معنای اصطلاحی اجتهاد می‌توان این را مطرح کرد. یعنی به بذل الطاقه والوسع چند قید زده شد، اولاً مطلق فعالیت خاص نه بلکه فعالیت درونی. در فعالیت درونی هم هر فعالیت درونی نه بلکه فعالیت اکتشافی، فعالیت استنباطی و حرکتی از مجهول به سمت مبادی و از مبادی به سمت مراد. اما اینکه در کجا و به چه شکل و چه موضوعی باشد مطلق می‌باشد.

این اولین اصطلاح است، که در این اصطلاح اجتهاد یعنی همان فعالیت فکری که انسان برای کشف یک مسئله انجام می‌دهد، که معنای وسیعی دارد. این فعالیت فکری برای کشف یک مسئله اعم از این است که در مسائل دینی باشد یا در مسائل دیگری مثل فیزیک، شیمی و ....

پس ممکن است اجتهاد را به این معنا که، اقدام ذهنی که انسان برای کشف یک مجهول انجام می‌دهد را بکار ببریم. اجتهاد مطلق فعالیت نیست بلکه فعالیت درونی برای کشف مجهول است، که در منطق هم گفته شده است.

#### جمع‌بندی اصطلاح اول

آنچه گفته شد معنای اول است که اولین اصطلاح ماست که اخص از آن دو معناست. که اگر به ترتیب جلو رویم، الف) ابتدا تحمل المشقة است که در لغت بود.

ب) دوم بذل الطاقه و الوسع که همان کار کردن ویژه است که اخص از اولی می‌باشد

و از اینجا وارد اصطلاحات می‌شویم:

ج) سوم که ممکن است اولین اصطلاح باشد، «بذل الطاقه و الوسع لاکتشاف مجهول و للوصول الی مجهول» می‌باشد که این معنا عام است و در فقه، کلام، حدیث، فیزیک، شیمی و ... وجود دارد.

(این ترتیب صرفاً به منظور روشن شدن نظم منطقی است و هر کدام که استدلال نداشته باشد را می‌توان حذف کرد)

الان گاهی گفته می‌شود که «آقا مجتهد در فیزیک یا در شیمی است». این به معنای فعالیت فکری ویژه برای کشف مجهول است که اگر نباشد هم مهم نیست.

د) در این ترتیب ما که از عام به خاص حرکت می‌کنیم چهارم در ترتیب کلی که دوم در اصطلاحات این است که ما اجتهاد را به عنوان فعالیت فکری با همان مشخصات قبلی بگیریم لکن در مجال، میدان و قلمرو شناخت معارف دینی، حقایقی که در متون و منابع دین وجود دارد یا فعالیتی که برای کشف معارف دین است به کار برده شود.

در اینجا فقه مطرح نیست بلکه اعم است. البته اخص از مورد قبل است چراکه مورد سوم مطلق معارف بود، اعم از بشری یا دینی. اما مورد چهارم عملیة الاکتشافیه است که در محدوده و نطاق معارف دین و مسائل موجود در متون دینی است، اعم از معارف اعتقادی و توصیفی یا اخلاقی یا فقهی، و در واقع همان فعالیت اکتشافی که برای شناخت این‌ها انجام می‌شود.

به نظر ما این اصطلاح باید وجود داشته باشد و علی الظاهر در برخی کلمات از مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی و بزرگان دیگری نیز اجتهاد با این معنای چهارم (اصطلاح دوم) به کار رفته است. به این معنا که مثلاً گفته شده است «در کلام اجتهاد ورزید» و از این قبیل مطالب که این کاربرد ریشه‌هایی دارد و حتی اگر نداشته باشد هم حق این است که ما این اصطلاح را قرار بدهیم چراکه این‌ها التزام پیدا کنند زیرا ما اجتهاد به معنای عام داریم که بعد شاخه به شاخه می‌شود و در واقع یک حوزه معارف توصیفی دارد و یک حوزه معارف تجویزی (کلام به معنای همه معارف توصیفی و عقاید و اخلاق و....).

این چهارمین معنا و دومین اصطلاح می‌باشد که همان‌طور که گفته شد اخص از قبل و اعم از بعد می‌باشد.

هـ) اصطلاح پنجم همان چیزی است که در اینجا مطرح می‌شود، به این معنا که اصطلاحی با ویژگی‌های قبلی به صورت یک عملیه ذهنیه و فکری اکتشافی است که در مجال معارف دینی است، اما صرفاً در خصوص مجال احکام فرعیه کلیه و در خصوص محدوده و دامنه فقه.

این پنجمین معناست که سومین اصطلاح می‌باشد که در اجتهاد و تقلید به کار می‌رود و بعد از آنکه سلسله مراتب آن مطرح شد، پیرامون قیود و تعریف دقیق آن بحث خواهیم کرد.

در این معنا فعالیت اکتشافی یک شخص برای پی بردن به معارف فقهی( احکام فرعیه کلیه) است. این عمل را عملیة الاجتهاد یا استنباط می‌گویند که محدود به یک حوزه خاصی از معارف اسلامی می‌شود.

و) ششمین معنا آن است که در اصطلاحات عامه وجود داشته و همین معنا هم منشأ استیحاش اخباری و امثال آن‌ها شده است. معنای ششم آن فعالیت ذهنی فکری و اکتشافی برای شناخت و به دست آوردن معارفی است (معارف فقهی و حکمی) با دو قید، *من طریق الرأی و الاستحسان و القیاس فی ما لا نص فیه*. (بلکه حتی گاهی در برخی موارد که نص هم وجود دارد بعضی این را تعمیم داده‌اند) که در واقع تلاشی است برای به دست آوردن گمان، از طریق رأی و قیاس، که این در جایی است که نصی موجود نباشد.

شاید اجتهاد در سیر تاریخی اول در همین معنا به کار می‌رفته، یعنی عامه و اصحاب رأی در مقابل اصحاب حدیث وقتی می‌گفتند اجتهاد؛ به همین معنایی که گفته شده بوده است. که ریشه‌ای هم در بعضی روایات عامه دارد که می‌گوید «باید مطلب را از آیه گرفت. اگر درآیه نبود، درحدیث آنرا باید جست. و اگر نبود "اجتهد به رأیی". اینجا اجتهد به رأیی مطلقه عملیه اکتشاف یک حقیقت دینی یا یک حکم فقهی نیست.

بحث این است که با رأی و ظن و گمان در جایی که نص نیست؛ قرار است حکمی را به نحو تصویب یا تخطئه قرار بدهد. به دنبال ظن است، نسبت به حکم فرعی، آن هم فی ما لا نص فیه، آن هم با همین ابزار ظنی و رأی و قیاس و استحسان و امثال این‌ها. اصحاب رأی این نظر را داشته‌اند.

بنابراین اجتهاد در این معنای ششم این اخص از همه است. و از چند جهت قید خورده است. این عمل اجتهادی در محدوده خاص دینی فقهی که نصی در آن وجود ندارد قرار دارد و ابزار آن رأی، قیاس و استحسان می‌باشد.

اجتهاد به این معنای آخر که ما در ترتیب منطقی آن را در منتهای معانی قرار دادیم، به لحاظ تاریخی شاید بتوان گفت که در تاریخ ما اقدم است. بیشتر در عامه اول این واژه به کار می‌رفت و این واژه هم از سوی اصحاب رأی ابوحنیفه و اتباع او در مقابل اصحاب حدیث (حنبلی‌ها) با همین معنایی که اینجا عرض کردیم؛ به کار می‌رفته است، که حتی آن استظهار فقیهان آنها در مورد مراجعه به آیه ، یا به روایت هم اجتهاد گفته نمی‌شد و در واقع بعد از اینکه می‌رسید به مطلبی که نصی در مورد آن وجود نداشت، آن هم با قیدهای بسیار (نظیر اعمال رأی، قیاس و استحسان) آن را اجتهاد می‌نامیدند.

به لحاظ ترتب تاریخی این اولین معانی اجتهاد است و همین حساسیت هم بعد منتقل شده به اینکه این واژه در یک ادواری خیلی مورد رغبت نبود. یا اگر به کار می‌بردند، حساس بودند که به آن معنا به کار نبرند. و رسوبات این معنا هم در طول تاریخ باقی ماند. اکنون دیگر چیزی از این رسوبات باقی نمانده است. ولی در عصر اخباری‌ها خیلی مورد توجه بوده است و بعضی مثل آقای خویی و... فرموده‌اند: این اختلاف بین اخباری و اصولی یک اختلاف لفظی است. یعنی اجتهادی که اخباری آن را نفی می‌کند، این اجتهاد به این معنا(معنای ششم) است. و آن اجتهادی که اصولی می‌پذیرد، او هم باید بپذیرد.

البته نمی‌توان گفت که اختلافی بر سر یک لفظ بوده و پس از شناخت لفظ‌ها دعوا از میان می‌رود. خیر! لکن بار معنایی ویژه‌ای که در معنای ششم عرض شد، حساسیت‌هایی را بر می‌انگیخته است. چراکه با مبانی خاصه و شیعه سازگار نبوده است.

اگر ملاحظه کنید در ابواب قضا، گاهی اجتهاد به معنای آخر به کار رفته است که همین امر به همراه قرائن دیگر نشان‌دهنده این امر است که در عصر عامه، اصحاب رأی و اتباع ابوحنیفه اجتهاد را به معنای ششم به کار می‌بردند. اما در اصطلاحات خاصه، معمولاً در آن عصر کمتر به کار می‌رفته است. و اگر گاهی در روایات به کار رفته است به معنای لغوی بوده مانند «**بوَرعٍ و اجتِهاد**». یا جایی به کار رفته است که بیشتر در مقام نفی است، که همان معنای ششم باشد.

در مقدمه کتاب "الفقه الاسلامی و الادله" آقای وهب الزحیلی، اصطلاحات عامه در اجتهاد و تقسیمات و مبانی‌اش به طور مفصل آورده شده است. این کتاب، جهت دسترسی سریع‌تر به سخنان عامه منبع بسیار خوبی است که البته با نگاه باز و اهل رأیی نوشته شده است که گاهی به آرائی از شیعه ارجاع می‌دهد.

در کل، اصطلاح آخر نسبت به اصطلاح پنجم مقدم است. یعنی اصطلاح پنجم و ششم از لحاظ منطقی آن عام، و اصطلاح ششم خاص است. و ما هم پنجم را مهم می‌دانیم. ولی از لحاظ ترتب تاریخی قاعدتاً اول ششم بود، بعد آرام‌آرام علمای شیعه آمدند و آن اصطلاح را از آن قیود خاصی که بود؛ جدا کردند. و معنای دقیق و درستی برای آن ساختند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

1. - نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 417. [↑](#footnote-ref-1)